

ذیلی بر مقاله «روزنامه مقدس جبل المتین»

جبل المتین و ملک الشعراء بهار

در مقاله از نامدارانی اسم برده شده است که مقاله‌ها و اشعار خود را برای چاپ به جبل المتین کلکته می‌فرستادند، از جمله ملک الشعراء بهار. زنده یاد بهار در این باب نوشته است که نثر نخستین مقالاتی که می‌نویشتم بد بود و غیر قابل چاپ: «از سال فتح تهران به بعد، به نویسندگی در جراید ملی شروع کردم و نخستین مقالات سیاسی و اجتماعی من در جریده طوس و بعضی بی‌امضاء در جبل المتین کلکته انتشار یافت. فراموش نمی‌کنم که سالی پیشتر از این یک قصیده و مقالاتی برای جبل المتین فرستاده بودم. مرحوم سید جلال‌الدین مدیر روزنامه نامبرده نامه‌ای به من نوشت و گفت: اشعار شما در کمال خوبی بود و درج شد، اما مقاله بسیار بد و غیر قابل درج است» و آن‌گاه بهار اعتراف می‌کند که نظر مدیر روزنامه صحیح بود زیرا در آن روزگار تعلیم نثر متداول نبود...» (تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ج ۱، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۷، مقدمه، ص: د).

حاج زین العابدین

حاج زین العابدین تقی‌اف که در این مقاله از وی نام برده شده است، از سرمایه‌داران و کارخانه‌داران بزرگ باکو در دوران پیش از انقلاب ۱۹۱۷ بود. پس از انقلاب، تمام اموال و املاک و کارخانه‌های وی را حکومت کمونیستی مصادره و او را نیز زندانی کرد. در سفری که در سال ۱۹۷۰ بر طبق قرارداد فرهنگی ایران و شوروی، و به منظور بازدید از نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه‌های اتحاد جماهیر شوروی به آن کشور نمودم، روزی در باکو به همراه میزبان مهربانم آقای عباسعلی، از موزه تاریخ آذربایجان شوروی بازدید کردم که بنایی مجلل بود. وقتی از طبقه هم‌کف ساختمان از پلکان بسیار زیبایی به طبقه دوم آن می‌رفتیم نام «حاج زین العابدین» که با خط خوش نستعلیق بر روی شیشه سنگ در ورودی طبقه دوم حک شده بود، توجهم را جلب کرد. از میزبانم پرسیدم حاج زین العابدین کیست؟ آقای عباسعلی هم از ثروت زیاد حاج زین العابدین برایم سخن گفت و هم از عاقبت بد وی، و این که موزه تاریخ قبلاً خانه مسکونی او بوده است. وی در ضمن، افزود این حاج زین العابدین مردی شوخ طبع بود حتی در تیره‌ترین ایام حیاتش، چنان که وقتی همه داروندارش را گرفتند و روانه زندانش کردند، روزی کسی در زندان به او گفته بوده است: حاجی، خبر داری کارخانه برقت را به اسم لنین نامگذاری کرده‌اند؟ حاجی کمی فکر می‌کند و جواب می‌دهد: «به یاد نمی‌آورم که با

چنین آدمی معامله‌ای کرده باشم!»

از سوی دیگر پس از بازگشت از سفر ۱۹۷۰ شوروی به ایران روزی با مرحوم سید عبدالله رجائیان یکی از خویشانم درباره‌ی این حاج زین العابدین سخن گفتم، چه می‌دانستم که مرحوم رجائیان در سالهای مقارن انقلاب شوروی در شهر رشت کارخانه‌ی سیگار سازی یا سیگارچی داشته و از ثروتمندان شهر به‌شمار می‌رفته و به باکو نیز رفت و آمد زیاد داشته است و احتمالاً ممکن است در سفرهای خود به باکو حاج زین العابدین را نیز دیده باشد. وی گفت حاجی را به‌خوبی می‌شناختم و با او رفت و آمد داشتم و از سرنوشت وی نیز باخبرم. آن‌گاه افزود وقتی در رشت بودم هر شب جمعه در محل کارم (حجره) یکی از کارمندان، در بشقابی، مقداری پول خرد می‌گذاشت تا هر فقیری که به حجره می‌آید مبلغی به او بدهد. در یکی از همین بعدازظهرهای پنجشنبه، وقتی در حجره به کار مشغول بودم و در ضمن، آینده و رونده را نیز در بیرون حجره از نظر می‌گذرانیدم، فقیری را دیدم که به‌طرف حجره می‌آید، چند بار به او نگاه کردم، به‌نظرم رسید یکی از گدایانی‌ست که هر روز در کوی و برزن می‌بینم و حالا آمده است تا چیزی بگیرد. وقتی او در را باز کرد و وارد حجره شد، دیدم حاج زین العابدین است که با جامه‌ای مندرس و ژنده و وضعی رقت‌بار از باکو گریخته و خود را به رشت رسانیده است.

مدیر داخلی روزنامه در ایران

پدرم سید علی متینی، پیش از آن که به عنوان مدیر داخلی روزنامه‌ی جبل‌المتین در تهران کار خود را آغاز کند — که از تاریخ آن بیخبرم — از ایران به کلکته رفته بود و مدت سه چهار سال در آن شهر با مرحوم مؤیدالاسلام در امور روزنامه همکاری داشته است. سالها پیش، از سخنانی که پدرم درباره‌ی مؤیدالاسلام و روزنامه‌ی جبل‌المتین گفته بود، یادداشت‌هایی فراهم کرده بودم به امید آن که روزی، سر فراغت آنها را چاپ کنم، ولی در ماههای اول انقلاب اسلامی ایران آن یادداشتها و ده دوازده سال مجلدات روزنامه‌ی جبل‌المتین و تمام کتابهایم را کمیته‌ایها به کمیته‌ی اسلامی نازی آباد تهران بردند که بردند.

آقامتینی!

از این که نوشته‌اند مؤیدالاسلام وصیت کرده بود، پسر سیزده‌ساله‌اش سید جلال‌الدین نشر روزنامه‌ی جبل‌المتین را دنبال کند و تا بلوغ وی، یکی از بستگان خود به‌نام «آقا متینی» را به جانشینی خویش معرفی کرده بود، هرگز پدرم با من سخنی نگفته، «متینی» دیگری هم در خانواده‌ی ما نبوده است، چه عموهای من نام خانوادگی

ابطحی و کلهری را برگزیده بودند. پدرم با توجه به نام «روزنامه جبل المتین» بود که نام خانوادگی «متینی» را برای خود برگزید و مرا هم که پیش از فوت مؤیدالاسلام در تهران دیده به جهان گشوده بودم، به سبب علاقه‌ای که به وی داشت «سید جلال‌الدین» نامیده بود.

فرزندان مؤیدالاسلام

یکی از دختران مؤیدالاسلام که در مقاله با عنوان «دبیر ثانی» روزنامه در سالهای نابینایی مؤیدالاسلام از وی یاد شده است، در دوره نخست وزیری دکتر مصدق به ایران آمد. او در هند وکیل دادگستری بود. پدرم در سالهای اقامت در کلکته با وی و دیگر افراد خانواده مؤیدالاسلام آشنایی داشت. پس روزی این خانم، با قرار قبلی به خانه ما واقع در کوچه خدا بنده‌لوها در خیابان ناصرخسرو، تهران به دیدن پدرم آمد و من همان یک بار فرصت ملاقات او را یافتم. وی آمده بود، ببیند اوضاع ایران از چه قرار است و آیا می‌تواند روزنامه‌ای از نوع جبل المتین کلکته در تهران به چاپ برساند یا نه، و چون دریافت که اوضاع به کلی تغییر کرده است به هند بازگشت. پسر مؤیدالاسلام نیز که در مقاله از وی نام برده شده است، اگر اشتباه نکنم، در حدود سال ۱۳۳۶ به بعد در کنسرسیوم نفت ایران در خیابان شاه، تهران کار می‌کرد. یکی دیگر از دختران آن مرحوم و همسرش در هند، پس از برکناری دکتر مصدق — به طور مرتب یا گاه به گاه به چاپ روزنامه‌ای به طرفداری از مصدق می‌پرداختند، که مورد پسند سفارت ایران نبوده است. این زن و شوهر، به قول دوست قدیمی‌ام آقای دکتر عبدالکریم برق استاد زبان و ادبیات فارسی، در هند سالهاست که در گذشته‌اند.

بازرگانان و جبل المتین

پدرم از نحوه فرستادن روزنامه جبل المتین در سالهایی که دولت ایران ورود آن را از هند به کشور ممنوع می‌کرد نیز با من سخن گفته است. وی می‌گفت در چنین مواقعی برخی از بازرگانان ایرانی مقیم کلکته، در هر یک از صندوقهای چای که به ایران می‌فرستادند، تعدادی روزنامه می‌گذاشتند، و از کلکته، محرمانه به من در تهران خبر می‌دادند که فی‌المثل در پنجاه صندوق چای مرسله حاجی... برای حاجی... در کاروانسرای... تهران، تعداد این قدر نسخه از فلان شماره روزنامه هست. وقتی صندوقهای چای به تهران می‌رسید، تاجر وارد کننده چای مرا خبر می‌کرد. شب به کاروانسرای محل کار او می‌رفتم و با کمک یکی دو تن «محرّم» صندوقها را باز می‌کردیم و روزنامه‌ها را بیرون می‌آوردیم و به‌طور محرمانه در اختیار عده‌ای قرار

می‌دادیم.

حبل‌المتین و شریعتمداران

در مقاله آمده است که روزنامه حبل‌المتین کلکته با آن که اسلامی می‌نمود، گاه‌گاه از سوی برخی از شریعتمداران عصر مورد انتقاد قرار می‌گرفت. نکته‌گفتنی آن است که مطالب آن روزنامه نه تنها در زمان انتشار مورد ایراد این گروه بود، بلکه سالها بعد نیز در دوران انقلاب اسلامی ایران، بار دیگر حبل‌المتین هفنگی کلکته و حبل‌المتین روزانه چاپ رشت و تهران مورد حمله کسانی قرار گرفته است که با اخذ تمدن اروپایی مخالفتند. یکی از اینان — سینا واحد — در شماره مخصوص روزنامه اطلاعات مورخ ۲۹ خرداد ۱۳۶۱ که به مناسبت «سالگشت شهادت دکتر شریعتی» منتشر گردیده است، در مقاله «شریعتی و روشنفکران»، ضمن حمله به روزنامه قانون، چاپ لندن که به قول نویسنده مقاله، در ظاهر آرزویش «نجات» و «ترقی» ایران بود، می‌نویسد:

چند سال بعد از انتشار روزنامه قانون، از «لندن»، از هندوستان پایگاه دیگر کفر جهانی در آن زمان، روزنامه‌ای به نام حبل‌المتین به کمک برادر اولش، قانون انتشار می‌یابد، و هر دوی این روزنامه، با حمایت کارشناسان وزارت مستعمرات — بخش خاورمیانه — شروع به تخریب و تحریف ارزشهای فرهنگی اسلامی وطن ما می‌کنند و ارزشهای تمدن غربی را به شکل حسابگرانه‌ای در ذهن جامعه تزریق می‌نمایند، تا بتوانند به هدفهای ضد دینی و ضد ملی خویش جامعه عمل بیوشانند...

بی‌تردید به خاطر این مهم بوده است که پس از مشروطیت، شعبه‌ای از این روزنامه — حبل‌المتین — در تهران خیابان لاله‌زار، تأسیس و دایر می‌گردد تا بهتر بتواند نشانه و هدف‌گیری کند.

در یکی از سرمقاله‌های این روزنامه که تحت نام «دنیا مال کیست» چاپ شده است با استشادات فراوان به آیه‌های قرآن می‌کوشد که علل ضعف و بدبختی این کشور را عدم پیروی از غرب دانسته و سبب استیلای غرب را بر بعضی از کشورهای مسلمان، بهره‌جویی از «عقل» و «صواب» بداند:

«چرا انگلستان بر قسمت بزرگی از کره زمین مسلط و نافذالامر گردید؟ به جهت آن که از منبج عقل و صواب دوری نجستند» (روزنامه حبل‌المتین، ۱۳۳۵ [هجری قمری]، شماره ۴).

آری، این روزنامه‌ها در داخل، تمام کوشش‌شان بر این متمرکز بود که بتوانند «روشنفکر» بی «ریشه» تولید کنند تا بهترین پایگاه حفظ منافع سیاسی - اقتصادی استکبار جهانی باشند. و چنانچه اگر، مرجع بیدار دلی از سر تعهدات اسلامی خویش برای حفظ کیان دین و ملت، سخنی علیه منافع سلطه‌جویان غرب گفت، همینان، به دفاع از ارزشهای سلطه‌طلبانه جهانخواران، علیه مراجع غرب‌ستیز برخیزند و در روزنامه‌هایشان و سرمقاله‌هایشان، آنان را، کهنه‌پرست، متعصب، جاهل، رشوه‌گیر و... بنامند (ص ۵-۴).

حمل جنازه مدیر روزنامه به ایران

جنازه مرحوم مؤیدالاسلام را، بنا به وصیت وی، از هند به ایران آوردند و در مشهد در ایوان صفوی - مقابل ضریح امام رضا - به خاک سپردند و سنگ مرمر سفید بلندی بر روی آن نصب کردند. به یقین هزینه همه این کارها را دولت ایران پرداخته بود، زیرا وی پس از ۲۸ سال روزنامه‌نگاری چیزی در بساط نداشت. در دوران اقامت در مشهد در فاصله سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۷ هرگاه به حرم مشرف می‌شدم، به آرامگاه مرحوم مؤیدالاسلام نیز می‌رفتم. دریغ که مرحوم باقر پیرنیا در زمان نیابت تولیت خود در آستان قدس رضوی دستور داد تمام سنگ قبرهای داخل صحن را بردارند تا کف صحن با سنگهای متحدالشکل فرش شود. سنگ قبر مؤیدالاسلام را نیز برداشتند و سر به نیست شد.

نخستین توقیف قانونی روزنامه‌ها در ایران

در مقاله مورد بحث، به سرمقاله «اذا فسد العالم فسد العالم» روزنامه حبل المتین چاپ رشت که به اهتمام میرزا سید حسن کاشانی (برادر سید جلال‌الدین مؤیدالاسلام) نایب مدیر این روزنامه منتشر می‌گردید، اشاره شده است و به توقیف آن روزنامه، ظاهراً توقیف این روزنامه نخستین توقیف «قانونی» روزنامه‌ها در ایران به‌شمار می‌رود، چه:

اندکی پس از پیروزی مشروطه‌طلبان، وزارت معارف روزنامه حبل المتین را توقیف و از وزارت دادگستری تقاضای محاکمه مدیر آن را کرد. این اولین محاکمه قانونی یک روزنامه‌نویس در ایران بود. دادگاه با حضور هیأت منصفه تشکیل شد و رای زیر را در مورد سید حسن کاشانی مدیر حبل المتین صادر کرد: «تأدیه مبلغ دو بیست و پنجاه تومان مجاناً و بلاعوض، بیست و سه ماه حبس، بیست و سه ماه توقیف روزنامه یومیه حبل المتین».